

تحلیل قدرت در سروده‌های اسطوره نگرانه محمدتقی بهار (با تکیه بر نظریات میشل فوکو)

حمید کاوسی زرخونی^۱، حسین پارسایی^۲، ناهید اکبری^۳

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد قائم شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائم شهر، ایران

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد قائم شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائم شهر، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: parsaei1404@iau.ac.ir

چکیده

مفهوم قدرت از اصلی‌ترین مفاهیمی است که پژوهش‌های گسترده‌ای را پیرامون چگونگی کارکرد آن در اجتماع به خود اختصاص داده است. نظریات میشل فوکو از مفاهیم بنیادی گفتمان قدرت است که حوزه‌های مختلف جامعه‌شناسی را در بر می‌گیرد. در مشرب فوکویی، هر گفتگو و یا هر متنی، با قدرت در فضا روابط درهم تنیده و بهم پیچیده‌ای دارند. در واقع، فوکو هر گفتگویی را معطوف به قدرت نهفته می‌داند. در پژوهش حاضر سعی بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی، به درک مفهوم متناسب با قدرت فوکویی در سروده‌های اسطوره نگرانه محمدتقی بهار برسیم. با بررسی اشعار بهار و گزینش ابیات اسطوره نگرانه او می‌توان اندیشه‌های چپ گرایانه، منتقدانه و وطن دوستانه او را در غالب اشعار او دریافت و با نگاهی جامعه‌شناسانه به آن، پی برد که غالب سروده‌های اسطوره نگرانه وی، نشانی از مفهوم قدرت فوکویی را با خود دارند. شاعر می‌تواند با اشاره به حسرت و تأثر خود نسبت به قدرت و عظمت اساطیر کهن، فضای سیاسی موجود در عصر خویش را با نگاهی منتقدانه به تصویر بکشد.

کلیدواژگان: گفتمان، تحلیل گفتمان، قدرت، میشل فوکو، اسطوره، محمدتقی بهار.



شبهه استناددهی: کاوسی زرخونی، حمید، پارسایی، حسین، و اکبری، ناهید. (۱۴۰۴). تحلیل قدرت در سروده‌های اسطوره نگرانه محمدتقی بهار (با تکیه بر نظریات میشل فوکو). گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۳(۴)، ۱-۱۶.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۳۱ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۵ مهر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۱ آبان ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۳ آبان ۱۴۰۴

تاریخ چاپ نهایی: ۵ دی ۱۴۰۴

The Treasury of Persian Language and Literature

Analysis of Power in the Myth-Oriented Poems of Mohammad-Taqi Bahar (Based on Michel Foucault's Theories)

Hamid Kavooosi Zarkhoni¹, Hossein Parsaei^{2*}, Nahid Akbari²

1. PhD Student in Persian Language and Literature, QaS.C., Islamic Azad University, Qaemshahr, Iran

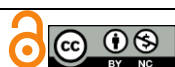
2. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, QaS.C., Islamic Azad University, Qaemshahr, Iran

*Corresponding Author's Email: parsaei1404@iau.ac.ir

Abstract

The concept of *power* is one of the most fundamental notions that has been the subject of extensive research regarding its mechanisms and manifestations in society. Michel Foucault's theories form the core of the *discourse of power*, encompassing various domains of sociology. From a Foucauldian perspective, every discourse or text is intricately and inseparably intertwined with power relations within a given social space. In fact, Foucault considers all forms of discourse to be inherently oriented toward latent power. The present study seeks, through a descriptive-analytical method, to understand the Foucauldian conception of power as reflected in the myth-oriented poems of Mohammad-Taqi Bahar. By examining Bahar's poetry and selecting his mythological verses, one can discern his leftist, critical, and patriotic ideas embedded within his poetic expression. A sociological reading of these poems reveals that most of Bahar's myth-oriented works bear traces of Foucault's concept of power. Through nostalgic and reflective references to the grandeur and authority of ancient myths, the poet subtly portrays the political atmosphere of his own time with a critical outlook.

Keywords: *discourse, discourse analysis, power, Michel Foucault, myth, Mohammad-Taqi Bahar.*



How to cite: Kavooosi Zarkhoni, H., Parsaei, H., & Akbari, N. (2025). Analysis of Power in the Myth-Oriented Poems of Mohammad-Taqi Bahar (Based on Michel Foucault's Theories). *The Treasury of Persian Language and Literature*, 3(4), 1-16.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 21 June 2025

Revise Date: 17 October 2025

Accept Date: 23 October 2025

Initial Publish: 25 October 2025

Final Publish: 26 December 2025

مقدمه

هر شاعری به عنوان عضوی از جامعه، برای ابراز عقاید خود نسبت به اوضاع سیاسی و اجتماعی کشور خود، از جلوه‌ها و تصاویر نمادین خاصی بهره می‌برد. در عصر مشروطه با توجه به اوضاع نامطلوب سیاسی و اجتماعی و، دسته‌ای از شاعران، لایه‌های وسیعی از زندگی توده مردم را در شعرشان لحاظ می‌کردند؛ همانند عارف قزوینی، میرزاده عشقی، نسیم شمال، ابوالقاسم لاهوتی و محمدتقی بهار.

محمدتقی بهار از شاعران سیاسی و اجتماعی عصر مشروطه، هرگز در سروده‌های خود نسبت به اوضاع جامعه و درد و رنج ملت خویش غافل نبوده، لذا از مضامین مختلفی در راستای تصویرپردازی از اوضاع ملت خویش بهره برده است. مفاهیم اسطوره نگارانه از جمله مفاهیمی است که در سروده‌های بهار به طور پررنگی جلوه نمایی می‌کند. بهار مانند سایر شعرای مشروطه در عهد خویش، از اساطیر کهن ایرانی با ستایش یاد می‌کند و در کنار این ستایش و تمجید، سعی دارد با ترفندهای هنرمندانه، انتقاد، تأسف و تأثر خود را نسبت به اوضاع حاضر در جامعه - ایرانی که روزگاری در شکوه‌مندی به سر می‌برده است - نشان دهد.

با نگاهی جامعه شناسانه به سروده‌های اسطوره نگارانه بهار می‌توان آن را با مفاهیم «قدرت» فوکویی گره زد. مفهوم «قدرت» یک عنصر کلیدی در بحث گفتمان فوکویی است، «زیرا فوکو تلاش کرده است تا پیچیدگی گسترده اعمالی را که می‌توانند زیر عنوان قدرت گردهم در آیند، درک کند و طبق آن، «قدرت تنها در حوزه منع افراد از تحقق خواسته‌هایشان و محدود کردن آزادی شان بررسی می‌شود». «او میدان عمل قدرت را از کوچکترین نهادها و ارتباط‌های انسانی تا بزرگترین آن‌ها در وجه گسترده‌ای در نظر می‌گیرد». طبق این تفاسیر، مشخصه‌های گفتمانی هر گروهی، به دست گروه دیگر تعریف می‌شود. این رویکرد برگرفته از نظریات

فوکو و به عنوان زیرشاخه‌ای از زبان شناسی انتقادی است که «از تحلیل متن در جهت مقاصد سیاسی خود استفاده می‌کند» (1). در پژوهش حاضر سعی بر آن است که با نگاهی به نظریه قدرت میشل فوکو نشان داد که در سروده‌های اسطوره نگارانه بهار که با مضامین سیاسی و اجتماعی در آمیخته است، چگونه می‌توان مفهوم قدرت را بازتاب داد.

قدرت یکی از مفاهیم برجسته در حوزه‌های جامعه شناسی، سیاست، تاریخ و ... است که در زمان و مکان‌های مختلف در طول تاریخ، خود را به اشکال مختلفی نشان داده است. میشل فوکو که مفهوم قدرت را به صورت مویرگی در بطن جامعه در جریان می‌بیند. فوکو همه افراد جامعه را در ارتباط با یکدیگر به تصویر می‌کشد و معتقد است که «عنصر مولد و پیش برنده تمام این ارتباطات، قدرت است». طبق این نظریه، قدرت در میان افراد جامعه دست به دست در حال گردش است و «به شکل شبکه‌ای درهم تنیده در میان جامعه منتشر می‌شود تا تمام ارتباطات جامعه را هدایت کند» (2).

محمدتقی بهار از جمله شاعران وطن دوستی بوده که در سروده‌های خود، از اوضاع سیاسی و اجتماعی روزگار خود به طور پررنگی سخن گفته است؛ لذا در سروده‌های وی می‌توان مفهوم قدرت را به طور برجسته‌ای بازتاب داد. بهار از جمله شاعرانی است که مضامین اساطیری را در راستای ترسیم تأسف و تأثر خود از شکوه پیشین ایرانیان به کار برده است و در این راستا، مفهوم قدرت فوکویی را به صورت بارزی می‌توان در سروده‌های وی تفسیر کرد.

اسطوره شناسی بخشی از مردم شناسی فرهنگی است که آن خود از مردم شناسی منشعب می‌گردد. مردم شناسی فرهنگی به بررسی و فرایافتن قوانین عمومی قالبهای رفتاری انسان در همه ابعاد آن می‌پردازد و میکوشد توجیهی عمومی از این پدیده اجتماعی - فرهنگی بدست دهد. «اسطوره شناسی با بررسی مجموعه‌های

اساطیری زنده یا مرده و فرا یافتن کیفیات عمومی و کلی آن‌ها در خدمت مردم‌شناسی فرهنگی قرار می‌گیرد و میتواند به علوم سیاسی (در امر بررسی تاریخی شکل گرفتن دولت و عناصر تشکیل دهنده آن و ...)، مطالعات مربوط به دین شناسی و تاریخ و فلسفه یاری رساند؛ و خود، متقابلاً، نه تنها بر مدارک اساطیری متکی است، بلکه از پژوهشها و آگاهیهای مکتسب ما از رشته‌های تاریخ، باستانشناسی، جامعه شناسی، روانشناسی (بویژه روانکاوی)، زبانشناسی، علوم طبیعی، الهیات و فلسفه عمیقاً بهره می‌جوید» (3-5).

با تفاسیر حاضر، حال این سوال به ذهن متبادر می‌شود که شاعرانی همچون بهار که در برابر اوضاع نامطلوب و ظلم و استبداد عهد مشروطه از جانب سران حکومتی، خود را متعهد و صاحب رسالت در کنار مردم می‌دیدند، چگونه مفهوم «قدرت» و ساز و کارهای کسب آن را در سروده‌های اسطوره نگرانه خود نشان می‌دهند؟ برای رسیدن به پاسخی منطقی به این پرسش‌ها، انگیزه اصلی نوشتار حاضر آن است تا از رهگذر سروده‌های اسطوره نگرانه بهار، به مفهوم «قدرت» به عنوان یک واسطه میان دو قشر ملت و سران نظام در نظرگاه شاعران بپردازیم. طبق این اهداف، می‌توان پیش فرض تحقیق حاضر را این گونه خواند که: محمدتقی بهار به عنوان شاعر متعهد مشروطه، با مشاهده شرایط نامطلوب ملت خویش، خود را در کنار مردم به عنوان یک سوژه، زیر سلطه فرمانروا نشان می‌دهد، بنابراین، در مقابل این وضعیت، تصاویر اساطیر کهن ایرانی را پیش روی مخاطبان می‌گشاید تا اینگونه ملت را با اندیشه قدرت ایران کهن و پیشین آشنا کند. دلیل انتخاب اشعار این شاعر، تمرکز وی بر دردها و رنج‌های ملت در عهد مشروطه و بسامد بالای اشارات اساطیری وی در سروده هایش است که در جهت کسب قدرت بر علیه نظام حاکم بر جامعه قدم برمی‌دارد.

در جستار حاضر تلاش بر آن است تا به تبیین مفهوم «قدرت» و ساز و کارهای آن در سروده‌های اسطوره نگرانه بهار پرداخته شود تا نشان داده شود که این شاعر با نشان دادن اساطیر ایرانی، چگونه می‌تواند مفهوم قدرت فوکویی را در سروده هایش به کار بگیرد.

یافته‌ها

در بخش حاضر، تلاش بر آن است تا بر مبنای شواهد مستخرج از سروده‌های اسطوره نگرانه بهار، نشانه گیری‌های شاعر در راستای مفهوم سازی از پدیده «قدرت» و ابزارهای به کارگرفته شده در راستای کسب قدرت فوکویی نشان داده شود.

این ابزارها طبق طبقه بندی به شرح زیر هستند:

ابزار معرفت و آگاهی (حقیقت):

شاعران مشروطه خواهی نظیر بهار، فریادهای آزادی خواهانه خود را با ترفندهایی چون: «آگاهی سازی و بیدارکردن ملت» به ذهن مخاطبان متبادر می‌کنند. این آگاهی بخشی در سروده‌های بهار به دسته‌های زیر تقسیم می‌شود:

الف. آگاهی بخشی نسبت به شکوه و اقتدار پیشین ایران:

با توجه به اینکه در قصاید بهار، مضمون وطن دوستی به وفور مشاهده می‌شود، بنابراین ردپای بازگشت به اقتدار و شکوه گذشته ایران در سروده‌های او بسیار پررنگ است. کشش به گذشته در نگاه بهار از بن مایه‌های اصلی شعری وی است. از این رو، مضمون آرزوی بازگشت به اقتدار و شکوه عهد پادشاهان کهن نظیر: جمشید، فریدون، کیخسرو، کیومرث، طهمورث و سلیمان و ... ستایش پهلوانان کهن ایرانی نظیر کاوه، رستم و اسفندیار و ... نمودی برجسته از این مضامین اساطیری است که در شعر بهار مشاهده می‌شود.

در تحقیق حاضر، دو مفهوم بنیادین مورد تأکید قرار گرفته اند، مفاهیم اسطوره نگری و قدرت در شعر بهار که طبق این دو مولفه بهم گره خورده و مرتبط به یکدیگر، «قدرت به عنوان نوعی توانایی محسوب می‌شود که شاعر را به دنبال آن می‌کشاند تا به

کنش‌هایی در راستای استیلای خود و افراد جامعه و رسیدن به منفعت و سود و پیروزی در عهد مشروطه بکشاند. بنابراین، قدرت می‌تواند در حوزه دانش سیاسی قرار بگیرد که در این صورت، «قدرت به عنوان ویژگی ذاتی و درونی بازیگران سیاسی و به عنوان یک مختصه از رابطه حاضر بررسی می‌شود» (6، 7).

به عنوان مثال، بهار (8) به عنوان یک شاعر سیاسی، عصر مشروطه کاووس شاه را با تاسف و تأثر، از جمله شاهانی نشان می‌دهد که ایران در عهدش روزگار پر شکوهی را پشت سر گذاشته بود:

زان سپس کاووس کی شد ملک را مالک رقاب

والله آغاز شهی شد کشور از او کامیاب

(بهار، ۱۳۸۷: ۶۵)

کاووس شاه از شاهان اساطیری پر قدرتی بود که در حکومت صد و بیست ساله خود، به شکوه و جلال و قدرت زیادی رسیده بود. با جلوس احمدشاه بر تخت سلطنت، بهار از وی با ستایش یاد می‌کند و ستایش خود را نسبت به احمدشاه با نام اساطیری کاووس شاه تداعی می‌کند:

به سر بنهاد احمدشاه دیهیم کیانی را

بین با تاج کیکاووس، کیکاووس ثانی را

(بهار، ۱۳۸۷: ۲۱۵)

اشعار سیاسی شاعری نظیر بهار، پیرامون یادکردی از شاهان باشکوه و اقتدار پیشین ایران، به نوعی مولد قدرت محسوب می‌شود، یعنی شاعر قدرت را از طریق تزریق علم و آگاهی و دانش بر افراد اعمال می‌کند و آن‌ها را تبدیل به سوژه می‌کند تا با کسب دانش، به قدرت دست بیابند. این رابطه، «از مرکزی‌ترین نظریه فوکو پیرامون نظریه رابطه‌ای قدرت و دانش است» (7).

کجا رفت هوشنگ و کو زردهشت

کجا رفت آن کاویانی درفش

کجا رفت آن کاوه نامدار

کجا شد هکامن کجا شد مدی

کجا رفت آن کورش داد گر

کجا رفت آن داریوش دلیر

کجا رفت جمشید فرخ سرشت

کجا رفت آن تیغ‌های بنفش

کجا شد فریدون والاتبار

کجا رفت آن فره ایزدی

کجا رفت کمبوجی نامور

کجا رفت دارای بن اردشیر

(بهار، ۱۳۸۷: ۷۰۲)

قدرت از نگاه فوکو یک دارایی یا کالا نیست که در تملک یک شخص مستبد قرار گرفته باشد یا نگه داشته شود بلکه در سرتاسر جامعه وجود دارد. به اعتقاد فوکو قدرت در همه جا حاضر هست و هر کسی در هر طبقه‌ای - چه حاکم و چه رعیت - از آن با کمک تکنیک‌ها و ابزارهایی بهره می‌برد. «به همین دلیل است که قدرت در هر لحظه و در هر نقطه، و یا در هر رابطه‌ای میان یک نقطه تا نقطه‌ای بعدی تولید می‌شود و از همه جا می‌آید و در همه جا نیز متکثر می‌شود». طبق این نظر فوکو، «قدرت در سرتاسر سطوح جامعه حلول می‌یابد و هر عنصری نه در مقام حاکم و سلطه‌گر و نه در مقام تحت سلطه؛ بلکه در مقام سوژه، خود مولد قدرت می‌شود» (9).

به عنوان مثال، شاعر در مدح رکن الدوله - والی خراسان برای او شکوهی فراتر از فریدون و جمشید استمداد می‌کند و درواقع، اشاره به شکوهمندی ایران در عهد این دو پادشاه اساطیری دارد:

تا همی باشد به گیتی نام از افریدون و جم

باد فر و حشمت افزون‌تر ازین و آن تو را

(همان: ۱۲۳)

و یا در شعر «انگشتی» که در سال ۱۳۸۲ به مناسبت تولیت آستان قدس رضوی، انگشتی را که از مظفرالدین شاه هدیه گرفته بود،

برانگشتر جمشید که به یاری آن، بر هفت کشور فرمانروایی می‌کرد- برتر می‌داند:

قدر این انگشتری ز انگشتر جم برتر است
آری این یک را سایه زان دگر برتر گرفت
(همان: ۳۲)

درواقع، شاعر، یادکرد شاهان اسطوره‌ای باشکوه ایرانی را ابزارگفتمانی قوی در راستای کسب قدرت بکار می‌گیرد و آگاهی بخشی ملت نسبت به آن‌ها را منشا و مبدا نجاتشان می‌خواند، چرا که شاعر با نشان دادن شکوه شاهان پیشین، به نوعی آگاهی سازی دست می‌زند و با این کار، شعر را تبدیل به مولد قدرت (کسب معرفت) می‌کند.

جمشید از پادشاهان پرکار اساطیری است که به دارا بودن فرایزدی در دوران شاهی خود مشهور بود. بهار در راستای ستایش محمدعلی شاه به مناسبت جلوس بر مسند شاهی، او را در والا بودن مقام و فر، هم شأن جمشید پادشاه می‌خواند و این گونه به طور غیرمستقیم از این شخصیت اسطوره‌ای یاد می‌کند:

جم رتبه محمدعلی آن شاه جوان بخت
فر فر وی این ملک کهن گشته جوان شد
(بهار، ۱۳۸۷: ۳۱۹)

و یا شاعر با حسرت و افسوس، از شخصیت اسطوره‌ای خسرو پرویز (کسری) بهره می‌برد که گویا با رفتنش، شکوه و اقتدار سابق دیگر به ایران بازنگشته است:

از پس مرگ شهنشه خسروی معدوم شد
فتنه‌ها برپا شد و هر حاکمی محکوم شد
عرصه ایوان کسری آشیان بوم شد
خون آن شاهنشاه دانا بر ایران شوم شد
گاه این و گاه آن دارای مرز و بوم شد
دیرگاهی کشور از امن و امان محروم شد
(بهار، ۱۳۸۷: ۵۳۵)

بهار بارها با کمک تصویرپردازی از شخصیت‌های اسطوره‌ای نظیر پادشاهان لایق و سزاوار پیشدادی، علیه عمال و حکام رضاشاهی تاخت، چرا که او ایران را وام دار و مدیون تلاش‌های پادشاهان اساطیری و کهنی می‌خواند؛ نظیر کیخسرو، فریدون و جمشید و در مقابل، رضاشاه را همچون افراسیاب و ضحاک و سلم و تور معرفی می‌کند:

کشور دارا، نادار و پریشان تا چند
گنج کیخسرو در چنگ رضاخان تا چند
آملک آفریدون با مال ستوران تا چند
پشت احرار به پیش سفها خم تا کی
ظلم ضحاکان، در مملکت جم تا کی
سلطه دیوان در ملک سلیمان تا چند
(بهار، ۱۳۷۸: ۳۸۹-۳۸۸)

طبق این شواهد مثال، آگاهی بخشی مخاطبان نسبت به شکوه و اقتدار شاهان اساطیری پیشین ایرانی در عهد مشروطه - که از نگاه شاعر، اوضاع چندان مطلوب و پسندیده‌ای نبوده است- به عنوان یکی از ابزارها و ترفندهای فوکویی شناخته می‌شود که مولد قدرت در راستای کنترل و هدایت و شناخت فرد از خود جامعه و جایگاه خود در جامعه است. بنابراین، «این قدرت است که چگونگی رژیم حقیقت فرد شاعر و جامعه را توضیح می‌دهد» (10). طبق اعتقاد فوکویی، در این نوع کسب قدرت، قدرت و حقیقت با هم در ارتباط تنگاتنگ اند و حقیقت چیزی است که از طرف همفکری و اندرز و ساز و کارهایش توسط شاعر به ملت (مخاطبان) تزریق می‌شود.

شخصیت‌هایی چون کیومرث و پسرش سیامک، هوشنگ و پسرش طهمورث نیز، در حکایت جنگ با دیوان مشهوراند. «کیومرث نخستین شاه و نخستین پیر خرد در شاهنامه است که در پی کشته شدن فرزندش سیامک به دست اهریمن، هوشنگ (پسر سیامک) را می‌پروراند و در نهایت، او را به مبارزه با اهریمن برمی‌انگیزاند

و در نبرد با اهریمن پشتیبانی‌اش می‌کند» (6). شایان ذکر است که حکایت جنگ سیامک با دیوان مانند حکایت جنگ طهمورث با دیوان است؛ چرا که «کیومرث خود با اهریمن به جنگ پرداخته، بلکه پسرش سیامک با دیوان جنگیده و همچنین هوشنگ با دیوان جنگ نکرده، بلکه پسرش طهمورث به جنگ با دیوان پرداخته است» (9).

بهار در دوره رضاشاه، شعر اعتراضی «بهشت و دوزخ» را می‌سراید که در آن به مسئله نخستین انسان بودن کیومرث اشاره دارد. او در این قصیده، به سرزنش انسان‌های غافل و بی تفاوت می‌پردازد و در خطاب به آن‌ها، یادآوری می‌کند که اصل و نسب و ریشه آن‌ها به انسان شریف و بزرگ منشی چون کیومرث می‌رسد؛ پس از نامردی‌ها و آزار رساندن‌ها نسبت به یکدیگر پرهیز کنید:

گر این درست گشت تو را فخر کی رسد

کز دودمان گلشه یا نسل آدمی

کن سعی تا فزون ز نیاکان شوی به فضل

تا بخشدت ز نسبت آیا مسلمی

ز آباء خویش اگر تو فزون نامدی به قدر

میدان که مر تو راست ز بوزینگان کمی

(همان: ۳۷۳)

در شعر فوق، شاعر نشان می‌دهد که یکی از مهمترین راه کسب و تولید قدرت، شناخت خود و جایگاه خود است تا با این شناخت، ملت را از دل تاریکی جهل بیرون بکشد و به سمت آگاهی سوق دهد.

آزادی و آزادی خواهی از جمله مهمترین مؤلفه‌های ادبیات عهد مشروطه است که بهار همواره ملت را به رهایی از استبداد و خودکامگی به معنای دستیابی به آزادی و آزادی دعوت میکند. در برابر نیروی آزادی خواهی، هواره روحیه منفور سلطه پذیری و انفعال قرار دارد که به عنوان «یکی از مهمترین دلایلی مطرح است که یک جامعه را در برابر استعمار و استبداد آسیب پذیر می‌کند تا

ضعیف و مغلوب بماند و در مقابل، انگیزه دست اندازی دشمن به خاک یک کشور را تقویت می‌کند. بنابراین، دعوت مردم به آگاهی از حقوق و جایگاه خود و بیداری و رهایی از روحیه انفعالی و سلطه پذیری از مؤلفه‌های مورد توجه شاعران و نویسندگان است» (11).

بهار در ترکیب بند بلند خود از ایران کهن و شکوه پادشاهان پیشدادی یاد می‌کند که اعمال آن‌ها را به عنوان شخصیت‌های اسطوره‌ای به شاه در عصر حاضر یادآور می‌شود که نتیجه ستم پیشگی بر خلق، چیزی جز نابودی و ویران گری نیست:

شه کیومرث از نخست این گنج را گنجور بود

وز سیامک چهر بیداد و ستم مستور بود

هم ز هوشنگش بسی پیرایه و دستور بود

هم ز طهمورث دد و دیو متن مقهور بود

(بهار، ۱۳۸۷: ۶۴)

ب) آگاهی بخشی شاعر نسبت به حضور موثر یاریگران و منجیان برای آزادی و رهایی کشور

طبق اعتقاد فوکو، از آنجاکه «سوزنه شناسا، خود محصول مناسبات قدرت است و این شکل از قدرت، با تولید حقیقت خود فرد پیوندی مستقیم دارد». به نظر شاعر، و طبق اعتقاد فوکویی، شناخت به عنوان عنصر آگاهی و معرفت در فرد، مولد قدرت می‌شود. بهار نیز مخاطبان را با این حقیقت آشنا می‌سازد که ایران سرزمینی مملو از یاریگران قدرتمندی است که می‌توانند کشور را از چنگال استبداد و تاریکی برهانند. بهار این حقیقت سازی و آگاهی بخشی را با تصاویری از شخصیت‌های اساطیری نظیر رستم، اسفندیار، کاوه و سیمرغ نشان می‌دهد. درواقع، از آگاهی بخشی و حقیقت سازی برای مخاطبان، عنصری خلق می‌کند در راستای کسب قدرت ملت.

به عنوان مثال، بهار در راستای جانشینی احمدشاه بعد از سلطنت مستبدانه ناصرالملک، به امید اصلاح امور و پاسداری قیام‌های

مردمی، از دو نیروی اسطوره‌ای خیر (کاوه) و شر (ضحاک) در مقابل هم یاد می‌کند و نشان می‌دهد تا زمانی که مبارزان و یریگرانی چون کاوه حضور داشته باشند، امیدی برای بهبود کشور وجود دارد:

الای کاوه خنجر کش سوی ضحاک لشکرش

فریدون است هان برکش درفش کاویانی را

(بهار، ۱۳۸۷: ۲۱۵)

در زمان پادشاهی استبدادی ناصرالملک، ایران در معرض خطرات بزرگی چون نفوذ بیگانگان قرار گرفته بود و بهار، حضور احمدشاه را در ایران به یمن و مبارکی می‌خواند، چرا که او را همچون کاوه، نابودگر ضحاک تازی معرفی می‌کند که ستم پیشگی را به پایان می‌رساند. کاوه از شخصیت‌های پرتکرار در سروده‌های بهار است که بهار در وصف ناعدالتی‌ها و قیام در برابر آن، از این شخصیت بهره می‌برد:

تو به دجال و فتن‌های زمانش منگر

کاوه را بین که برون آمد و زد بیخ فتن

(همان: ۴۶۳)

بهار برای نشان دادن نیاز کشور به یک ناجی آزادی خواه و یک مولد قدرت، از شخصیت اسطوره‌ای رستم یاد کرده است. «رستم قهرمان محبوب شاهنامه است که فردوسی او را می‌پرستد و شاهنامه وی چنان که محمود غزنوی گفته است، چیزی جز وصف رستم نیست» (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۲۰). حضور رستم در داستان‌های اساطیری بسیار چشمگیر است و «در روایت اساطیری ایرانی، تقریباً به گونه نیمه ایزدی معرفی شده است، چرا که با وجود داشتن ظاهر انسانی، که بخشی از جنبه طبیعی او را بیان می‌کند، به انجام خوارق عادت مبادرت می‌ورزد» (۹)

بهار، رستم را نظیر همان شخصیت و هویتش در شاهنامه و نظیر شخصیت‌های دیگری چون کاوه، یاری گر و نجات دهنده سرزمین خود از ظلم و ستم پیشگی می‌خواند. او با به کارگیری قهرمانان

فناناپذیر اسطوره‌های گذشته، به آگاه کردن و بیداری مردم می‌پردازد و با این آگاهی بخشی، نوعی حرکت برای تغییر وضع کنونی را در مردم ایجاد می‌کند، که شما هم از جنس و هویت همان قهرمانان و قیام کنندگان اسطوره‌ای هستید و با این تبادل روحی، می‌خواهد به عنوان یک متعهد اجتماعی، قیام علیه باطل را به عنوان یک اصل در سروده هایش به جریان بیندازد. همانطور که شاعر در قصیده معروف «خبر نداری» رستم را نجات بخش می‌خواند.

در چاه بلا مانده ام چو بیژن

ای میر تهمتن خبر نداری

(همان: ۴۷۲)

قهرمانی چون رستم در اساطیر، دارای قدرت معجزه آسایی است. «ما همواره داستان‌های مشابهی درباره تولد معجزه آسا و مبهم قهرمان می‌شنویم؛ شواهدی که حکایت از نیروی فوق بشری و زودرس قهرمان، رشد سریع و قدرت گرفتن و والا شدن او، مبارزه پیروزمندانه او با نیروهای اهریمنی و... دارند» (یونگ، ۱۳۷۷: ۱۶۲). بهار رستم را در مقام شجاعت، قدرت و پهلوان ایرانی تحسین میکند. نشان دادن قهرمانیها و کارآمدیها و تواناییهای خارق العاده شخصیت‌های اسطوره‌ای ایرانی در شعر بهار، جنبه آگاهی بخشی دارد:

وگر دوباره بیفتد به باد ملک کیان

کم است در بر مردان، ز ماکیان رستم!

دروغ و حق و وافور و جعبه سیگار

چه سان نهد به بر فره کیان رستم؟

زبان پارسی باستان چگونه نهد

بر تلفظ طهران و اصفهان رستم؟

شاعر همواره در سروده‌های خود، از مبارزان وطنی به ستایش یاد می‌کند و جهت اغراق در ستایش بزرگی این شخصیت‌های ملی،

به شخصیت اسطوره‌ای پر قدرت و اقتداری چون رستم اشاره دارد. از جمله این شخصیت‌های ملی می‌توان به ستارخان و باقرخان اشاره کرد که ایستادگی و مقاومت شان در مقابل صحنه به توپ بستن مجلس در عهد محمدعلی شاه و استبداد صغیر ستودنی بود: ستاده تنها ستارخان و باقرخان
بسان رستم دستان و طوس بن نوذر
(بهار، ۱۳۸۷: ۱۴۵)

شاعر دو اسطوره طوس و رستم را نمادی از ستارخان و باقرخان می‌خواند که این امر می‌تواند مدلول تصاویر اساطیری نجات‌پایی ایران به دست رستم و نبرد مداوم طوس در جنگ با بیگانگان باشد. و یا در شعر «عدل مظفر»، که از ایران با اقتدار و غرور یاد می‌شود که در آن رستم دستان در حال لشکرکشی است و پیروزی در راه است:

این بود آن کشوری که داد به کاوس
طوق و نگین و سریر و یار و افسر
طوس سپهدر او فراشته رایت
رستم دستان درو گماشته لشکر
(همان: ۴۹)

بهار در زمان تصویرسازی از مفهوم چاره‌گری و تدبیرگری و راه یابی به چراغ و نور نجات و آزادی، از تصویر اساطیری سیمرغ بهره می‌برد. بهار از سیمرغ برای تصویرسازی نمادین از بزرگان و ناجیان سرزمینش خود استفاده می‌کند. او در قصیده «پاسخ به شعاع الملک» که «آن را با شنیدن خبر تبعید هم‌زمش مدرس سرود (سپانلو، ۱۳۷۴: ۵۹) آزادی خواهان و مبارزان وطن از جمله مدرس را که به خاطر مخالفت با رضاشاه به تبعید فرستاده شدند به سیمرغ مانند می‌کند که در دورترین مکان (قاف) تبعید شده اند: شه بوف‌ها شدند مهاجم به قصرها
سیمرغ‌ها شدند گریزان به قاف‌ها
(بهار، ۱۳۸۷: ۴۳۰)

علاوه بر این، بهار در قصیده «رستم نامه»، همان طور که از عنوان شعری آن مشخص است، اشاره به بخش دیگری از داستان سیمرغ در شاهنامه دارد که سیمرغ به حمایت از زال، به یاری رستم می‌شتابد و در واقع، رستم با سوزاندن پری از پره‌های سیمرغ، از او یاری می‌جوید و بهار از داستان پرجادویی سیمرغ و یاری‌گری آن در شاهنامه، در این شعر تاثیر می‌پذیرد:

محاصران در دز بستند و نعره زدند
وزین طرف به سوی هند شد پران رستم
(بهار، ۱۳۸۷: ۳۶۷)

طبق این تفاسیر و شواهد مثال، شاعر با آگاهی بخشی ملت خویش از طریق ترسیم تصاویر اساطیری پهلوانان و ناجیان کشورش همواره سعی دارد نشان دهد قدرت با تقویت عقلانیت‌های انسان‌ها می‌تواند تولید شود. این عقلانیت به مرزهای ادراک و تفکر، سوژه‌ها را نسبت به جامعه و نسبت به خود و وضعیت خودش در جامعه به عنوان یک دانش پذیر جای می‌دهد و فضایی از حقیقت را شکل می‌دهد تا سوژه‌های دانش‌پذیر، به استیلای ناشی از قدرت دانش برسند. بدین منظور این قدرت را نباید به منزله امتیازی که می‌توان از آن برخوردار شد دانست، بلکه باید به منزله شبکه‌ای از مناسبات همواره در حال گسترش و تکاپو میان افراد جامعه دید.

علاوه بر این، شاعر در برخی سروده‌های خود، اسفندیار را مانند رستم، ناجی ملت می‌خواند. او در شعر «ای مردم ایران» که در سال ۱۲۹۴ به مناسبت بحبوحه جنگ جهانی اول سروده شده بود، نیاز به اصلاح کشور و سر و سامان بخشیدن به وضعیت آشفته مردم را با حضور شخصیت نمادین اسفندیار به تصویر می‌کشد. اسفندیار نماد منجی و راهگشایی است که در برابر زور و ستم قدعلم می‌کند:

ای وای دریغا که وطن مرد ندارد
رویین تنی اندر خور ناورد ندارد

در خاک وطن خصم، هم‌اورد ندارد

کس درد ندارد

هم‌درد ندارد

هم جمع ندارد، هم فرد ندارد

جز دیده گریان و رخ زرد ندارد

(همان، ۲۳۵)

ج) آگاهی بخشی نسبت به اوضاع نامساعد کشور

از نگاه بهار، نشان دادن اوضاع نامساعد و نامطلوب کشور در قالب نمادین و ترسیم جایگاه ناعادلانه افراد در کشور، می‌تواند مبحث قدرت را در این عرصه به وصف بکشد. بدین معنا که از آنجا که دانش، ساخته دست آدمی است و دارای طبیعتی اجتماعی و مشروط می‌باشد، پس یادگیری تحت تاثیر روابط قدرت قرار می‌گیرد و فراگیران از آن جهت می‌آموزند که دانش و شناخت، قدرت را به ارمغان می‌آورد.

با توجه به مضمون داستان بیژن و منیژه، بهار هر گاه در پی نشان دادن افراد گرفتار جامعه خویش است، از شخصیت بیژن در چاه مانده و گرفتار شده بهره می‌برد. از آنجا که بهار در اصفهان در تبعید به سر می‌برد، با یادآوری داستان اسارت بیژن در چاه، در قالب نمادین، خود و ملت خویش را همچون بیژن گرفتار در بندی می‌پندارد که در چاه افراسیاب زمان - رضاشاه - گرفتار شده است و امید به یک منجی و یاریگر و مبارزی قدرتمند چون رستم دارد تا او را رهایی بخشد. البته شایان ذکر است که در این ابیات بهار علاوه بر نجات بخشی بیژن به دست رستم داستان غمخواری منیژه با بیژن را بر سر چاهی که بیژن در آن اسیر بود، یادآوری می‌کند:

مانده در شهر اصفهان محبوس

اصفهان گشته چاه و من بیژن

نه منیژه که با شدم غمخوار

نه تهمتن که داردم ایمن

هست بند من از غم و احزان

بود اگر بند بیژن از آهن

(همان، ۴۷۳)

د) آگاهی بخشی با شناخت نیروهای دشمن:

در اساطیر، همواره دو نیروی خیر (اهورامزدا) و شر (ابلیس، شیطان و دیو) در مقابل هم ترسیم شده‌اند که در ستیز با هم قرار دارند. شاعر از این تقابل در اساطیر بهره برده و شخصیت‌های اساطیری منفور و پلیدی چون: ضحاک، افراسیاب را در کنار دیو و اهریمن به تصویر می‌کشد و اینگونه، نارضایتی خود را از حضور منفور این دسته از شخصیت‌های اساطیری به مخاطب اعلام می‌کند. درواقع، شاعر با آگاهی بخشی نسبت به معرفی حضور پلید دشمنان در صف مقابل، مخاطب را به سمت کسب قدرت بیشتر سوق می‌دهد. این قسمت از آگاهی بخشی را می‌توان مشابه با اعلامیه‌ها و اخبار رسانه‌ها پیرامون نشان دادن جنایات رژیم‌های منفور و بیگانگان مزدور خواند. به عنوان مثال، بهار از بیگانه‌ای چون انگلیس یاد می‌کند و ملت را با چهره منفور آن به عنوان یک بیگانه آشنا می‌سازد و حضور آن کشور را برای ایران، بسیار زیان بارتر از ظلم و جنایات ضحاک و افراسیاب می‌داند:

ظلمی که انگلیس درین آب و خاک کرد

نه بیور اسب کرد و نه افراسیاب کرد

از جور و ظلم تازی و تاتار درگذشت

ظلمی که انگلیس در این خاک و آب کرد

ضحاک خود ز قتل جوانان علاج خواست

وان دیگری به کشتن نوذر شتاب کرد

(بهار، ۱۳۸۷: ۵۵۲)

شاعر از ضحاک همواره به عنوان پادشاهی ستم پیشه یاد می‌کند. «ضحاک و سلم و تور در اساطیر شاهنامه نماد شرارت و فساد و بدخویی هستند و ماموران اهریمن‌اند که قصد نابودی و فساد در امور جهان را دارند» (۶):

زان سپس ضحاک تازی افسر شاهی نهاد

بر شهنشا و رعیت دست عدوان برگشاد

(بهار، ۱۳۸۷: ۶۶)

علاوه بر ضحاک و افراسیاب، اهریمن نیز در سروده‌های بهار، نماد ویرانگری است. اهریمن با توجه به نام معروف و شناخته شده خود، همواره به عنوان نیروی شر در برابر خیر (اهورامزدا) شناخته شده است. اهریمن یا شیطان «به عنوان متنوع‌ترین کهن الگوی سایه، معرف بعد خطرناک، نیمه تاریک و درک ناپذیر شخصیت است» (۱۲). بهار در قصیده‌ای به نام «نفثه المصدر» در سال ۱۳۰۴ دیدگاه اعتراضی خود را نسبت به جایگاه افراد بالادست - رضاشاه - نشان می‌دهد که وجودشان را سرشار از نیروی اهریمنی می‌خواند:

در پیرهن شان اهرمن، گشته نهان همبازتن

زنده به دیو است این بدن، این دیو هرگز کی مرد

(بهار، ۱۳۸۷: ۳۳۰)

و شاعر در شعر زیر نیز، حکام رضاخانی را از تبار اهریمن می‌خواند:

شده گویی به ایرانشهر با عز و فخار اندر

تبار اهرمن چیره به یزدانی تبار اندر

(همان: ۵۲۳)

بهار در شعر، تهران آفتی است «که در سال ۱۲۹۷ سروده بود، جهت نشان دادن اوضاع نامساعد و نامطلوب تهران، این شعر سیاسی را با تصاویری از تقابل اورمزد و شیطان می‌آراید:

راست گویی کز ورای ورشکست اورمزد

اندرین بیغوله از ابنای شیطان شرکته است

(همان: ۲۵۹)

علاوه بر اهریمن، دیوها نیز از دشمنان نمادین و اساطیری در شعر بهار هستند. «دیوها در شمار اهریمنان جای گرفته اند» (۱۱) و موجودات زشت خو و ظالمی هستند که در تقابل با پریان قرار می‌گیرند. «آنها غالباً با تجسم اهریمن یا ابلیس توصیف شده اند»

(۱۳) و همواره با نیروی خارق العاده‌ای همراه اند و «می‌توانند

خود را به هیأت‌های مختلفی درآورند و در قالبی دیگر مردم را بغربند» (۱۴).

«دیوان از کهن‌ترین دشمنان ایران محسوب می‌شوند که در اسطوره‌ها و حماسه‌های ایرانی از کیومرث تا گشتاسب از دیو سخن رفته است.» (۶). بهار نیز از این نکته در قصیده هایش بهره برده است و آن جا که از بدمنشی دشمنان و مخالفانش می‌گوید آنان را اشکار با پوشیده به دیو مانند میکند یا ویژگی دیوها را بدانان نسبت می‌دهد؛ همان گونه که فردوسی بارها در شاهنامه کلمه دیو را برای دشمن مورد استفاده قرار داده است. به عنوان مثال، او در طی تبعید شدنش به اصفهان، از دسیسه‌های دشمنان می‌گوید و آن‌ها را دیو یا دشمنان دیوسپرتی می‌خواند که پیوسته او را در تنگنا و سختی قرار می‌دهند:

گر یار زبون گشتیم از دمدمه دیو

امسال بیاسابیم از لطف خداوند

(همان، ۴۸۷)

علاوه بر این، بهار از مخالفان مشروطه در جریان استبداد صغیر با عنوان دیوسپرت یاد می‌کند که افسونگر و تیره روان اند:

همه چو غولان نستوده کار و افسون ساز

همه چو دیوان تیره روان و افسون گر

(همان، ۱۴۶)

نتیجه‌گیری

طبق اعتقاد فوکو، در هر جامعه‌ای - نظیر جامعه عصر مشروطیت - هرچه میزان سلطه و فشار بیشتر باشد، قدرت در آن بیشتر رد و بدل می‌شود، زیرا آزادی خواهان و مبارزان در مقام سوژه، نسبت به حفظ موقعیت مناسب و مطلوب خود و یا تلاش برای یافتن راه آزادی، کسب قدرت را محرک اصلی قیام و اعتدال در جامعه قرار می‌دهند. یکی از ابزارهای کسب قدرت فوکویی، دانش اندوزی و کسب معرفت و حقیقت است که در زمینه نجات و بهبودی جامعه

و اوضاع آن، قدرت باید میان افراد جامعه رد و بدل شود. بدین صورت که افراد با کسب دانش، در جهت شناخت جایگاه خود و کشورش، می‌تواند به سمت قدرت، قدم بردارد و به آزادی و رهایی نزدیک‌تر شود.

بهار به عنوان شاعری درآشنا و در بطن اجتماع، هرگز نسبت به اجتماع و اوضاع و احوال آن بی‌تفاوت نبوده است. بنابراین، در سروده‌های وی، در خطاب به ملت، به عنوان سوزهای حاضر در بطن اجتماع، مباحثی چون زندگی و جامعه و آزادی انسان با مفاهیم مبارزه و قدرت به هم گره خورده اند. بهار در سروده‌های اسطوره نگرانه خو، در راستای کسب قدرت، به سمت اندیشه ورزی و آگاهی بخشی حرکت می‌کند، زیرا او همواره در صدد متعالی کردن اندیشه‌های اجتماعی ملت بوده که با اندیشه ورزی و کسب معرفت و دانش در قدرت کنترل کننده هم سو بوده است و این کار را با تصویرپردازی از اساطیر کهن گره می‌زند.

در اشعار اسطوره نگرانه بهار با توجه به برجسته‌تر بودن مفهوم اصالت ایران، ابزار معرفت و آگاهی بخشی در قالب پررنگی کاربرد دارد؛ تا جایی که آگاهی بخشی در سروده‌های خود را به عنوان عامل کسب قدرت ملت در چهار دسته به مخاطب نشان می‌دهد:

embedded within the web of power, and every discourse is simultaneously shaped by and constitutive of power itself. This approach allows for a sociological reading of Bahar's myth-oriented poems as sites of contestation where the poet, by invoking ancient Iranian myths and heroes, critiques contemporary despotism and socio-political decay. Through the lens of Foucault's conception of power as relational, diffuse, and productive rather than centralized, Bahar's poetry can be seen as a poetic discourse that channels awareness,

۱- آگاهی بخشی ملت با نشان دادن اقتدار و شکوه پیشین ایران: به کمک تصویرپردازی از شخصیت‌های اساطیری شاهان مقتدر ایرانی چون: داریوش، خسرو پرویز، جمشید، کیخسرو، هوشنگ و سیامک و ...

۲- آگاهی بخشی ملت با نشان دادن حضور مبارزان و یاریگران و منجیان در کشور: به کمک تصویرپردازی از شخصیت‌های اساطیری پهلوانان و منجیانی چون: رستم، اسفندیار، کاوه آهنگر، سیمرغ و ...

۳- آگاهی بخشی ملت با نشان دادن اوضاع نامطلوب و نامساعد ملت: به کمک تصویرپردازی از شخصیت‌های اساطیری بیژن و منیژه.

۴- آگاهی بخشی ملت با نشان دادن نیروهای شرور دشمن: به کمک تصویرپردازی از شخصیت‌های اساطیری ضحاک، افراسیاب، اهریمن، دیو و ..

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The present study explores the intricate relationship between Michel Foucault's theory of power and the myth-oriented poetry of Mohammad-Taqi Bahar, one of the most influential political and social poets of the Constitutional Era in Iran. The study aims to reveal how Bahar's mythological imagination serves as a reflective mirror of Foucauldian power relations, whereby discourse, truth, and social structure intertwine to form a dynamic interplay of dominance and resistance. From a Foucauldian perspective, every text is

reconstructs identity, and reclaims historical continuity. His verses nostalgically revive the grandeur of Iran's mythic kings and heroes, yet his true intent is to reawaken national consciousness and foster a collective sense of empowerment among the oppressed masses. In Foucauldian terms, Bahar's poetry performs a discursive operation that produces truth—truth about history, nationhood, and subjectivity—while subverting hegemonic narratives imposed by authoritarian regimes (1, 2).

In analyzing Bahar's corpus, particularly his mythological poems, the study adopts a descriptive-analytical methodology that enables the identification of recurring archetypes, linguistic strategies, and symbolic structures related to power. Within this framework, myth functions not merely as a nostalgic device but as a political and epistemic instrument that embodies and mediates power. Bahar's mythic references—Jamshid, Fereydun, Kaykhosrow, Kaveh, Rostam, and Simorgh—are not passive allusions but active semiotic entities through which the poet reconfigures the Iranian collective identity. As cultural anthropologists have noted, mythology is a crucial subset of cultural anthropology and an interpretive system that reveals universal behavioral and cognitive patterns of humankind (3-5). By appropriating mythological symbols, Bahar aligns his poetry with Foucault's notion that power circulates through discourse and knowledge rather than being monopolized by

rulers. The poet thereby transforms myth into a language of enlightenment—a "knowledge-power" nexus that, following Foucault, operates to liberate rather than to subjugate. This study argues that Bahar's poetic discourse produces "counter-knowledge," a resistant epistemology that empowers individuals to reinterpret their subjugation. His emphasis on mythical grandeur thus serves as a counter-discursive strategy to critique the moral and political degradation of the early Pahlavi era, turning ancient heroes into metaphors for contemporary liberation and self-determination (6, 7).

The findings demonstrate that Bahar's strategy for representing power aligns with one of Foucault's most fundamental principles: that power is not a commodity possessed by one class over another but an omnipresent network operating throughout the social body (9). Accordingly, Bahar's mythological allusions function as nodes of this network, enabling the dissemination of political awareness through cultural resonance. For example, his glorification of mythic kings such as Kaykhosrow or Darius transcends mere nostalgia; it invokes the historical memory of legitimate authority and justice as a means to denounce the arbitrary violence of contemporary rulers. In this sense, Bahar's act of "recalling" mythic figures is a Foucauldian act of reclaiming discourse—an effort to redefine the regime of truth. His reference to figures like Kavous and Jamshid as paragons of power and wisdom mirrors Foucault's idea

that power and knowledge are co-constitutive: through knowledge (awareness of the past), individuals and societies acquire power to resist domination. The poet's insistence on historical consciousness and moral awakening among his audience thus becomes a political act of liberation, akin to Foucault's emphasis on the productive nature of power. As (10) observes, the relationship between truth and power is reciprocal—truth generates power, and power, in turn, sustains particular regimes of truth. Bahar's poetry, situated within this dialectic, produces its own "regime of truth," one rooted in mythic Iranian ideals of justice, courage, and collective integrity.

Furthermore, Bahar's poetic method employs mythological heroes as embodiments of both knowledge and resistance. In Foucauldian terms, these figures are "subjects of enunciation," articulating truths that challenge hegemonic power. The poet's frequent invocation of cultural heroes like Kaveh the Blacksmith, Rostam, and Esfandiyar reveals his belief in the transformative capacity of heroic agency. Kaveh, for instance, symbolizes the rebellion of the oppressed against tyranny, echoing Foucault's idea of resistance as coextensive with power. Similarly, Rostam's valor and Simorgh's divine guidance represent rationality and enlightenment, while Esfandiyar's invulnerability alludes to the ideal of national resilience. Bahar's use of these figures serves to awaken his audience to their own latent power—an act of "subjectivation" in

Foucauldian terminology, where individuals come to recognize themselves as agents within the power dynamic. In this process, poetic discourse becomes a vehicle for social transformation. The poet's reworking of myth not only bridges Iran's past and present but also constructs an ethical model for civic courage and critical awareness. As (11) notes, the confrontation between the forces of freedom and servitude defines the moral core of Persian epic and modern political poetry alike; Bahar's work continues this tradition by merging mythic allegory with revolutionary consciousness.

The study also identifies Bahar's application of myth as a means of political pedagogy—a Foucauldian technique of producing "knowledge of the self" within the populace. By portraying the suffering and moral decline of his society through mythic metaphors, Bahar encourages collective introspection and critical awareness. His reference to Bijan's captivity, for example, is emblematic of a society entrapped by despotism, awaiting the liberating intervention of a heroic force. This narrative of imprisonment and liberation parallels Foucault's conception of disciplinary power, where individuals internalize structures of control yet retain the potential for self-emancipation through knowledge. Moreover, Bahar's depiction of antagonists such as Zahhak, Afrasiyab, and Ahriman illustrates the operation of oppressive power structures that perpetuate ignorance and submission. In contrast, his valorization of resistance

figures—heroes who defy tyranny—demonstrates how discursive counter-power emerges from cultural memory. The mythic struggle between good and evil thus becomes an allegory for the perpetual contest between domination and freedom in modern society. Through this interplay, Bahar's poetry performs what Foucault describes as the "microphysics of power," revealing how resistance operates at every level of social and linguistic interaction (12-14).

Finally, the research situates Bahar's poetic practice within the broader intellectual history of the Iranian Constitutional Movement, emphasizing how his work transformed literary discourse into a political act. In this context, Bahar's myth-oriented poetry is not merely a reflection of nostalgia or nationalism but a calculated aesthetic intervention in the politics of truth. His intertextual engagement with ancient mythology functions as a strategy of counter-hegemony, undermining despotic authority while promoting national solidarity and ethical self-governance. Foucault's framework elucidates how such artistic practices operate as technologies of the self, through which subjects construct and reconstruct their identity in relation to power. Thus, Bahar's mythopoetic imagination can be understood as a "technology of liberation" that empowers individuals through awareness, memory, and discourse. His reanimation of ancient myths transforms the poetic text into a site of resistance, where history and imagination converge to produce new

possibilities for agency and collective consciousness. The study concludes that Bahar's mythological imagination not only revitalizes Iran's cultural heritage but also redefines the function of poetry as a form of socio-political praxis.

In conclusion, this research highlights that the myth-oriented poems of Mohammad-Taqi Bahar embody a Foucauldian model of power that is discursive, relational, and emancipatory. By reinterpreting ancient Iranian myths within the sociopolitical context of the Constitutional era, Bahar constructs a poetic discourse that educates, critiques, and empowers. His verses serve as instruments of knowledge production and self-awareness, transforming myth into a vehicle of social resistance and moral enlightenment. The study demonstrates that Bahar's engagement with myth, underpinned by Foucault's philosophy of power, reveals poetry's potential to act as both a mirror of its time and a catalyst for transformation.

References

1. Yahaghi MJ. Culture of Myths and the Stories of the Heroes: Contemporary Culture Publishing Institute; 2007.
2. Yavari SF. The Role of Customs, Traditions, and Rituals of Iranians in the Shahnameh: Naghme-e Zendegi; 2016.
3. Bahaar M. From Myth to History: Cheshmeh; 1996.
4. Bahaar M. A Study in Mythology: Agah; 2002.
5. Bahaar M. A Look at the History and Myths of Iran: Elm; 2010.
6. Bahmani H. Analysis of the Character of Kings in the Shahnameh from the Perspective of Various Psychological Theories. Journal of Stylistics of Persian Verse and Prose (Formerly Bahar Adab). 2025;18(3):37-54.

7. Eliade M. Mythologies: Perspectives on Myth
TRAN - Jalal Satari. 1995.
8. Bahaar MT. Divan: Amir Kabir; 2008.
9. Zomorodi H. Comparative Critique of
Religions and Myths in the Shahnameh of
Ferdowsi and the Khamsa of Nezami and the
Conference of the Birds: Zavar; 2003.
10. Satari J. Myth and Symbol: Kavir;
2000.
11. Kazazi M. Dream, Epic, and Myth:
Markaz; 1997.
12. Jung CG. Psychology of the
Unconscious Mind TRAN - Mohammad Ali
Amiri: Scientific and Cultural Publishing; 2008.
13. Farahani Aa-M. Life and Poetry of
Adib al-Mamalek: Ghadyani; 2005.
14. Zarinkoob A. Familiarity with the
History of Iran: Sokhan; 2004.